



MECH
TECH

برش (Mech Tech)
ضمیمه علمی خمش

مهندسی مکانیک

SCHOOL OF MECHANICAL

خمش

خبرنامه مکانیک شریف

دوره ۲۶، شماره ۶،

فروردین ماه ۹۸

هیس!

مهندسان ها حرف
می زنند

صاحب امتیاز: انجمن علمی دانشکده مهندسی مکانیک (محور)
مدیر مسئول: حمیدرضا فتحی
سردبیر: سید محمدحسین قاسمی
دبیران: امیرحسین آقایی، ستاره بیات
ویراستار: سید محمدحسین قاسمی
صفحه آرا: مریم عراقی

همکاران این شماره:

عرفان اعتصامی، ستاره بیات، شکیبا احمدی، عرفان مقدم، محمدجواد شاکر آرانی، علی ساعدی، محمدجواد نیازی، سینا غلامی، المیرا غضنفری، امیرحسین کلائی، علیرضا حائریزاده، مهدی محسنی، رضا علیپور، میلاد مظفری

در این شماره می خوانید:

این شماره از خمش تقدیم می شود به

بازماندگان داغ دار سیل زده؛ کسانی که سرور

و سرمستی نوروز برایشان، بدل به اندوه و

دل زدگی شد و آن ها را آب برد و مسئولان را

خواب...

با ما در ارتباط باشید!

۳	مصاحبه
۶	گزارش
۱۰	اجتماعی
۱۱	هنر و ادبیات
۱۲	صفحه آزاد



@khamesh_mehvar



@mehvargroup



mehvar_group



mehvar.mech.sharif.ir



تصویر نصب شده پشت در دفتر دکتر سهراب پور



نقاب ها را برداریم!

سید محمدحسین قاسمی، مکانیک ۹۵

جرئت کنید راست و حقیقی باشید. جرئت کنید زشت باشید! اگر موسیقی بد را دوست دارید، رک و راست بگویید. خود را همان که هستید نشان بدهید. این بزرگ تهوع انگیز دورویی و دوپهلویی را از چهره روح خود بزدایید، با آب فراوان بشوئید! (رومن رولان)

به راستی خلقت آدمیان با یکدیگر متفاوت است؛ و همین امر، سبب زیبایی جهان آفرینش به شمار می رود. کافی است دنیایی را تصور کنید که موجوداتی کاملاً شبیه به هم در حال زیستن در کنار یکدیگر باشند؛ یک نواختی این دنیا، سبب دل زدگی می گردد. پس باید این تمایزات را بپذیریم و جزئی از زندگی به حساب آوریم. از جمله این تمایزات، تفاوت در دیدگاه و ایدئولوژی انسان ها است. معضل اصلی آن جایی است که خود را مبرا از آن ایدئولوژی می دانیم؛ در حالی که تمامی اعمال ما دال بر دارا بودن آن ایدئولوژی و اندیشه است. ما باید جرئت یک رنگی را داشته باشیم و از اظهار عقاید خود نهراسیم؛ و بر این باور باشیم که در فضای گفتمان و تعامل است که رشد شخصیتی رخ خواهد داد.

انتخابات صنفی و محور دانشکده در پیش است. شورای صنفی و انجمن علمی ما، در این دو سال روند روبه رشدی داشته اند و از فعال ترین گروه های دانش جویی بوده اند. فارغ از هرگونه ذهنیت، به اشخاصی رأی دهیم که در درجه اول، «دانش جو» و سپس دانش جوی «مکانیک»، برایشان اولویت داشته باشد.

کسے کہ شریف را برای باردیگر ساخت!

مصاحبه با دکتر سعید سهراب پور

عرفان اعتصامی، مهندس مکانیک ۹۶



از نیمه دانشگاهی مسیر
زندگی تان برایمان تعریف
کنید.

من دوره دبیرستان را در مدرسه البرز گذراندم. سال ۴۰، کنکور دادم و در دانشکده فنی دانشگاه تهران قبول شدم. در آن زمان، سه دانشگاه فنی، پلی تکنیک و هنرهای عالی (علم و صنعت امروز) در تهران بودند. سال ۴۴ از دانشکده فنی، فارغ التحصیل شدم. آن زمان، وزارت علوم (وزارت فرهنگ سابق) به رتبه های اول، بورس تحصیلی می دادند تا هیئت علمی دانشگاه ها را تکمیل کنند. من هم چون شاگرد اول بودم، این بورس را گرفتم. به ما این اختیار را دادند تا محل تحصیل را، خودمان با نامه نگاری با دانشگاه های مهم دنیا، انتخاب کنیم. من هم به چند دانشگاه، نامه فرستادم. زودتر از بقیه، نتیجه پذیرش دانشگاه برکلی آمد؛ من هم با این که دانشگاه برکلی را چندان نمی شناختم، چون در ابتدا نتیجه پذیرش آن مشخص شد، این دانشگاه را برای گذراندن ارشد و دکتری انتخاب کردم. در سال ۵۰، مدرک دکتر را از دانشگاه برکلی گرفتم و بلافاصله به ایران باز گشتم و به شیراز رفتم.

چرا شیراز؟

من و همسرم در برکلی، خدمت دکتر مصطفی چمران بودیم. ایشان، ۱۲ سال زودتر از من، مسیری مشابه مسیر من را طی کرده بودند؛ یعنی رتبه اول

فنی و سپس بورسیه تحصیلی. ایشان، برای من و همسرم مانند پدر بودند. یک روز که به گردش رفته بودیم، دکتر چمران با یک آقای به ما پیوست. دکتر چمران، ایشان، یعنی دکتر بهادری نژاد، را به من معرفی کرد. دکتر بهادری نژاد، استاد دانشگاه شیراز بودند و خیلی از دانشگاه شیراز تعریف کردند؛ که به این سبب، دکتر چمران به من پیشنهاد داد که به شیراز بروم. در آن زمان، دانشگاه شیراز، یک دانشگاه بین المللی واقعی بود؛ نه مثل پردیس های بین الملل الان؛ یعنی در آن جا تعداد زیادی استاد و دانشجوی خارجی بودند و هم چنین زبان تدریس، انگلیسی



بود. من در سال ۵۰، به عنوان استادیار پایه ۱ به دانشگاه شیراز رفتم و تا سال ۶۸، یعنی برای ۱۸ سال، در آن جا مشغول بودم. از اوایل اسفند ماه ۵۷ و تا همان سال ۶۸، معاون دانشجویی دانشگاه شیراز هم بودم. در یک سال و نیم آخر نیز، هم به عنوان معاون دانشگاه و هم رییس دانشکده مهندسی، فعالیت داشتم.

چه زمانی به تهران باز گشتید؟

در همان سال ۶۸، به دلیل رسیدگی به مادر و پدر که پیر شده بودند، با همسرم تصمیم گرفتیم که به تهران بازگردیم. آن زمان، دکتر علی اکبر صالحی که رییس

دانشگاه شریف بودند، با اصرار، من را به این دانشگاه آوردند؛ در نتیجه در سال ۶۸ به عنوان دانشیار به شریف آمدم و در سال ۷۴، استاد تمام شدم. در این بین، مدتی هم، در وزارت خانه های کشور، از جمله به عنوان معاون وزیر علوم و ...، فعالیت داشتم؛ اما هیچگاه، تدریس در دانشگاه را کنار نگذاشتم. ۱۳ سال نیز رییس همین دانشگاه بودم؛ یعنی از سال ۷۶ تا ۸۹.

یک مدت، در دانشگاه،

درسی را ارائه ندادید، دلیل آن چه بود؟ و چرا بعد از چند سال وقفه، دوباره به دانشگاه باز گشتید؟

راستش را بخواهید، اولاً سن من زیاد است و هم چنین سه عمل جراحی نزدیک به هم داشتم. زانوی چپام را به اصرار دکتر عمل کردم؛ عیب کردن زانویم نیز نتیجه فوتبال های دوران دانشکده فنی بود که آن موقع ها، هر سال اول می شدیم. پس از دو سال نیز بای پس قلب داشتم؛ زیرا چند تا از رگ های قلبام گرفتند. و هم چنین مجبور شدم که کلیه چپام را نیز عمل کنم. به همین دلایل، دیگر نمی توانم خیلی سر پا بایستم و سریعاً خسته می شوم و در نتیجه، با پاورپوینت درس می دهم. در این چند سال که گذشت، از دانشگاه خواستم که درسی را برای من نگذارند؛ فکر کنم آخرین بار، سال ۹۴ یا ۹۵ بود که در دانشگاه تدریس کردم؛ اما پس از این چند سال، دل خودم برای دانشگاه و تدریس تنگ شد و در نتیجه از دانشگاه خواستم که دوباره مانند قبل، تدریس کنم.

گفته می شود زمانی که

رییس دانشگاه بودید، برای این که شائبه ای پیش نیاید، کم تر به دانشکده مکانیک توجه می کردید و حتی شاید علت این که ساخت دانشکده جدید تمام نشد، همین بود.

این چنین مسائل، بستگی به بودجه دانشگاه هم دارد. اولاً، آن زمان به دانشکده برق بودجه

که دکتری بگیرد. متأسفانه، این موضوع در کشور ما، در خصوص مسئولین نیز هست؛ به عنوان مثال، نماینده مجلس، معاون وزیر و ... حتماً باید دکتری داشته باشند و حتی از آن خنده دارتر، بعضی‌ها، اصرار دارند که عضو هیئت علمی نیز باشند.

حرف اپلائی و خارج شد؛

نظر تان در این باره چیست؟

نگاه کنید؛ یک نفر هست که می‌گوید من می‌خواهم برای یادگیری به به‌ترین مکان‌های علمی بروم و به کشورم برگردم. این خوب است؛ اما الان این‌گونه نیست؛ چون خیلی‌ها در آن جا، ادامه تحصیل نمی‌دهند و برای کار و شغل به خارج می‌روند؛ مگر عده‌ای که می‌گویند چون در حال حاضر، در این جا، وضع کار خوب نیست و من می‌ترسم که بعد از فارغ‌التحصیلی، در کشورم، کاری پیدا نکنم، به آن جا می‌روم. به هرصورت، من به همه دانش‌جویانی که می‌خواهند به خارج بروند، این را گفته‌ام که آن جا یک کشور غریبه است؛ اگر فقط می‌خواهید بروید و در آن جا درس‌تان را بخوانید و سپس برگردید و به کشور خودتان خدمت کنید، اشکالی ندارد؛ اما اگر می‌خواهید در کشور غریبه بمانید، باید بدانید که در آن جا، شما یک خارجی هستید و حتی اگر شما، استاد دانشگاه و یا رییس دانشگاه هم باشید، در محل کار،

زندگی یعنی امید و حرکت؛ ما حق نداریم که نا امید بشویم

همه به شما احترام می‌گذارند؛ اما در خیابان، یک خارجی هستید و اگر احیاناً بحث وجدلی پیش بیاید، در آن جا، شما را تحقیر هم می‌کنند؛ چون شما، یک خارجی هستید. البته اگر کسی آرزویش این است که خارجی بشود و به قولی، جزء «جمشید»‌هایی است که می‌خواهد «جیم» بشود، باید این موارد را نیز تحمل بکند. البته من همیشه نیز گفته‌ام که ما، اگر دور خودمان، یک دیوار بکشیم و با

از جمله دانشکده فیزیک، دانشکده عمران و سلف. دانشکده مدیریت و ساختمان خودرو که الان پژوهش‌گاه نانو در آن هست نیز، در آن دوره ساخته شدند. متأسفانه مکانیک جدید به آن دلایلی که گفتم طول کشید و علاوه بر آن، با این‌که ساختمان مواد را بزرگ‌تر نیز کردیم، اما کافی نبود و مواد هم به یک دانشکده جدید نیاز دارد. در دوره من، بیش‌تر این ساخت‌وسازها از بیرون (غیردولتی) انجام شد؛ یعنی برای دانشکده برق، دانشکده مدیریت، دانشکده نفت، ساختمان خودرو، استخر، سلف و ... اگر قرار بود در آن دوران، به امید بودجه‌های قطره‌چکانی وزارت علوم، دست روی دست بگذارم، هیچ‌کدام از این‌هایی که گفتم، ساخته نمی‌شد.

اگر بخواهید دانش‌جویان تان

را از اولین ترمی که تدریس

را شروع کردید تا الان، با

هم مقایسه کنید، نظر تان

چیست؟

دانش‌جوه‌های خوب، زیاد داشتم که همین الان هم مرتب به من سر می‌زنند. البته الان، یک‌مقدار، بچه‌ها بیش‌تر از قبل، دنبال نمره هستند تا معدل‌شان خوب باشد و بتوانند اپلائی کنند. قدیم‌ها، بچه‌ها این‌گونه نبودند؛ یعنی کم به خارج می‌رفتند. در حال حاضر، شاید یک علتی که بعضی‌ها به خارج می‌روند، این باشد که می‌ترسند در این جا، شغلی پیدا نکنند؛ یعنی ادامه تحصیل، تنها دغدغه‌شان نیست. متأسفانه یک مسئله بد فرهنگی که در کشور ما متداول شده است، این است که همه می‌خواهند مدرک دکتری دریافت کنند. در صورتی که برای کار صنعتی، شاید فوق‌لیسانس نیز زیاد باشد؛ مگر این‌که دانشجویی واقعاً علاقه به تحقیق و کار آکادمیک داشته باشد. به عنوان مثال در آمریکا، یک کارگر، یک نجار، یک جوش‌کار و ... ممکن است درآمد بیش‌تری از استاد دانشگاه داشته باشد و شیک‌ترین لباس‌ها را بپوشد و ساکن به‌ترین خانه‌ها باشد؛ چون لزومی ندارد

تعلق گرفته بود و دانشکده مکانیک بودجه‌ای نداشت؛ سپس من توانستم یک نفر را از بیرون (غیر دولتی) راضی کنم که دانشکده جدید برق را برای ما بسازد و در نتیجه، بودجه برق را برای دانشکده مکانیک کنار گذاشتم. قرار بر این شد که دو تا از سوله‌های پایین دانشگاه را خراب کنیم تا مکانیک جدید، در آن جا

متأسفانه یک مسئله‌ی بد فرهنگی که در کشور ما متداول شده است، این است که همه می‌خواهند مدرک دکترا دریافت کنند. در صورتی که برای کار صنعتی شاید فوق‌لیسانس نیز زیاد باشد

ساخته بشود. استاد‌های دانشکده مکانیک در آن زمان، یک کمیته ساختمان تشکیل دادند که تعیین کنند ساختمان جدید چگونه بوده و چه ویژگی‌هایی داشته باشد. این ماجرا هم مدت زیادی طول کشید. آخر سر، آن زمانی که قرار بود ما فرایند ساخت را شروع کنیم، با این که من حتی قول داده بودم اسکلت آن دو سوله را به یک بیمارستان هدیه کنم، دوره ریاست من به پایان رسید. پس از آن، تصمیم بر آن شد که دانشکده مکانیک را در زمین‌های بیرون از دانشگاه بسازند که اتفاقاً، زمین‌های شمال دانشگاه را خود من خریدم. با تغییر محل ساخت، چون نقشه‌های ساختمان عوض شدند، ساخت دانشکده، باز هم به تأخیر افتاد. در حال حاضر هم، مدام می‌گویند ساختمان تا اول مهرماه آماده می‌شود؛ در صورتی که این گونه نیست؛ چون من می‌دانم که احداث یک ساختمان چه قدر کار و زمان می‌برد. من ۱۱ سال معاون عمرانی دانشگاه شیراز، ۲ سال معاون عمرانی وزارت بهداشت، ۴ سال معاون عمرانی وزارت علوم و در ۱۳ سال ریاست نیز، معاون عمرانی دانشگاه بودم که در آن زمان، ساخت یک‌سری ساختمان نیمه‌کاره را تمام کردیم؛



کاغذها و استادها

استادان دانشکده مکانیک بازباله‌های کاغذ تولیدشده در دفترشان چه می‌کنند؟ ستاره بیات مهندس مکانیک ۹۶

دکتر طاهری: راستش من کار خاصی نمی‌کنم! تنها جایی که من به استفاده از کاغذ بها می‌دهم، تهیه جزوه‌های درسی است. من جزوه‌های درس خودم را با استفاده از قلم نوری در کامپیوتر می‌نویسم و فایل pdf آن را در اختیار دانش‌جویان قرار می‌دهم و اصطلاحاً paperless کار می‌کنیم. تمرین‌ها هم به صورت pdf گذاشته می‌شود. ولی هم‌چنان معتقد هستم برای این‌که بچه‌ها بیش‌تر یاد بگیرند، نوشتن روی کاغذ و تحویل تمرین به شکل کاغذی، در آموزش و یادگیری به‌تر عمل می‌کند؛ بنابراین، با وجود همه این توضیحات، من مته به خشخاش نمی‌گذارم. همان‌طور که راه‌رفتن برای کفش ضرر دارد، اما این‌گونه نیست که ما از راه‌رفتن خودداری کنیم تا کفش سالم بماند، در مورد درس‌خواندن و تمرین حل‌کردن هم اگر دانش‌جویان از کاغذ و قلم استفاده کنند، من ایرادی نمی‌گیرم. در دفتر خودم، به‌دلیل وجود فقط یک سطل زباله، معمولاً کاغذ را جدا نمی‌کنم و به نظر من هنوز فرهنگ تفکیک زباله به ما سرایت نکرده است.

دکتر سیف: من کاغذهای محرمانه را خرد می‌کنم؛ کاغذهای دورو سیاه را در سطل آشغال می‌ریزم و کاغذهای یک‌رو سفید را برای استفاده مجدد نگه می‌دارم. در کل به نظر من، وسایل الکترونیکی هرگز نخواهند توانست به‌طور کامل جای کاغذ را در محیط دانشگاه بگیرند.

یکی از اساتید: من سعی می‌کنم تا حد ممکن، مقدار زباله کاغذ را کاهش دهم. تا جایی که ممکن باشد باز هم از کاغذها استفاده می‌کنم. خود دانشگاه ظاهراً کاغذهای استفاده‌شده را تبدیل به خمیر می‌کند و کاغذ مجدد

دنیا، قطع ارتباط کنیم، قطعاً به ضرر ما است؛ زیرا عقب می‌افتیم. عده‌ای، نه همه، باید بروند و آخرین علم‌ها را یاد بگیرند و به این جا بیاورند.

در مورد استاد‌های جدید دانشکده، نظر تان چیست؟

خیلی خوب هستند. در حال حاضر، دانشکده دست آن‌ها است و همه معاون‌ها جوان هستند و هم‌چنین خیلی عالی از لحاظ علمی و اخلاقی. عده‌ای از استاد‌های الان دانشکده نیز، زمانی دانش‌جوی من بودند؛ مانند خانم دکتر فلاح و دکتر نقدآبادی. به هر صورت، دانشگاه ما، به‌ترین‌ها را برای هیئت علمی انتخاب می‌کند.

در پایان، اگر پیشنهادی برای دانشجویان دارید، بفرمایید.

زندگی یعنی امید و حرکت؛ ما حق نداریم که ناامید بشویم. من قبل‌ها، در سخنرانی‌هایی که ریاست دانشگاه برای ورودی‌های جدید انجام می‌داد، می‌گفتم که اصلاً خوب نیست که شما فقط و فقط درس بخوانید. وظیفه اصلی شما، درس‌خواندن است؛ اما حتماً کار فوق‌برنامه نیز انجام دهید؛ مانند برنامه‌های ورزشی، علمی، هنری و گروه‌های خیریه؛ چون تمام این تجربه‌ها، بعداً در زندگی برایتان مفید خواهد بود. مثلاً، رییس روزنامه هم‌شهری، روزنامه شرق و روزنامه ایران، فارغ‌التحصیل شریف بودند که به‌دلیل مسئولیت‌های نشریاتی دوران دانش‌جویی، به این مرتبه‌ها رسیدند. من، خودم، خیلی ورزش می‌کردم؛ حتی در برکلی مسئول تیم فوتبال ایرانیان، تیم والیبال ایرانیان ... بودم. در شیراز نیز، پنج‌شنبه‌ها، ۲ تا ۵ بعد از ظهر، سالن والیبال دانشگاه در اختیار اساتید بود و زمانی که من، معاون دانشگاه بودم، رییس دانشگاه همیشه می‌گفت ظهر پنج‌شنبه‌ها جلسه نگذارید؛ چون دکتر سهراب‌پور، مشغول والیبال است (خنده)، در حال حاضر نیز که مرتب به استخر دانشگاه می‌روم.

می‌سازد. به نظر من، ما می‌توانیم از طریق صرفه‌جویی و مدیریت استفاده، مصرف کاغذ را به حداقل برسانیم. به این ترتیب، هم در بریدن درخت‌ها و هم در مصرف انرژی صرفه‌جویی می‌شود. هم‌چنین می‌توانیم کاغذهای مصرف‌شده‌مان را از دست ندهیم. شما می‌توانید یادداشت‌های درسی‌تان را بیست و حتی سی سال نگه دارید و استفاده کنید. بعضی افراد سریعاً جزوه‌های درسی خود را دور می‌ریزند. این کار در جهت اسراف و ازبین‌رفتن فضای سبز و انرژی کشور است. مراقبت در نگه‌داری کتاب‌ها، مثال دیگری است. کتاب‌ها را می‌توان نگه‌داشت و استفاده کرد و به دیگران هم امانت داد. من تمام پایان‌نامه‌های دانش‌جویانی را که با من کار کرده‌اند، نگه می‌دارم و گاهی در دسترس دانش‌جویان دیگر قرار می‌دهم تا استفاده کنند. به این ترتیب، هم از محتوای علمی آن‌ها استفاده می‌شود و هم در مصرف کاغذ، تایپ، هزینه‌های صحافی و ... صرفه‌جویی خواهد شد.

دکتر تابش‌پور: متأسفانه خروجی کاغذ من خیلی زیاد است. من کاغذها را جمع می‌کنم و بیرون دفترم می‌گذارم. شرکتی که دانشگاه با آن قرارداد دارد، پنج‌شنبه‌ها آن‌ها را از پشت در جمع کرده و بازیافت می‌کند. من هیچ کاغذ یک‌رو سفیدی را دور نمی‌ریزم. آن‌ها را نگه می‌دارم و دوباره استفاده می‌کنم. آن‌هایی که پشت‌شان استفاده می‌شود، یا چیزی است که در اختیار دانش‌جو قرار می‌گیرد؛ یا چیزی است که من بایگانی می‌کنم. در این بین، آن‌هایی که به درد نمی‌خورند، دو گروه هستند: کاغذهایی که باید معدوم شوند، که ریزریز می‌کنم؛ و گروهی که لازم نیست معدوم شود؛ که همان‌طور که توضیح دادم، پشت در قرار می‌دهم تا از طرف شرکت مذکور جمع‌آوری شود. یک دستگاه پانچ هم در اتاق اساتید هست. بعضی استادان که خیلی وسواس دارند، کاغذها را در آن قرار می‌دهند تا رشته‌رفته و خرد شود و بعد به همان شرکت بازیافتی به‌عنوان پوشال تحویل می‌دهند.

گیربکس!

واحد انتقال تجربه دانشکده مهندسی مکانیک
شکیبا احمدی، مهندس مکانیک ۹۷



بدیهی‌ترین حالت انجام آن‌ها است.

اما از هرچه بگذریم، برای بچه‌های شریف، سخن اپلای خوش‌تر است! در این مورد، استاد به داستان متفاوت خودشان اشاره کردند که در آن خبری از سی‌وی فرستادن و معرفی‌نامه‌گرفتن از استاد و ... نبود. دکتر ارجمند تعریف کردند که در یک سمینار، مقاله‌ای ارائه دادند که مورد توجه استادی کانادایی قرار گرفته و آن استاد از ایشان دعوت کرده که در کانادا همراه ایشان باشد و به تحصیلات‌اش ادامه دهد. و این‌که پس از گرفتن دکتری، به استادی مشغول شده‌اند و مدت زیادی در کانادا مانده‌اند. وقتی درباره دلیل بازگشت‌شان به ایران پرسیده‌شد، در کنار خدمت به وطن و تلاش برای مؤثر بودن در جامعه، دکتر به مسائل فرهنگی اشاره کردند و گفتند که دلیل اصلی‌شان، عدم علاقه به تأثیر فرهنگ غالب در جامعه کانادا بر دختر کوچک‌شان بوده و ترجیح داده‌اند فرزندشان در ایران بزرگ شود.

و در آخر قضیه سریع ایمیل جواب‌دادن استاد پیش کشیده‌شد؛ که در این مورد گفتند ایمیل‌شان را هر ۱۵ دقیقه یک بار چک می‌کنند و ایمیل‌های بچه‌ها را پاسخ می‌دهند. الحق عادت بسیار پسندیده‌ای است.

تیم گیربکس در تلاش است عمل‌کرد خود را بهتر کند؛ و امیدوار است جلسات بعدی باکیفیت و استقبال بیشتری برگزار شوند. از همه هم‌دانشکده‌ای‌های عزیز دعوت می‌شود در جلسات بعدی گیربکس شرکت کنند و از این خوان تجربه، بهره کافی ببرند.

رد و بدل شدند، معلوم شد که دکتر در دوران دانشجویی ورزش نمی‌کرده‌اند، اما گاهی همراه با دوستان به سینما می‌رفته‌اند. البته شرکت در جلسات هفتگی حاج‌آقا تهرانی برنامه ثابت‌شان بوده‌است. همچنین استاد نظر بسیار مثبت خود را در مورد کار در دوران دانشجویی، حتی غیرمرتبط با رشته تحصیلی، اعلام کردند. با توجه به این‌که دکتر، در جشن

گیربکس قرار است فضایی صمیمی برای گفت‌وگوی اساتید و دانش‌جوها (به همراه چای و بیسکویت) ایجاد کند. در واقع، تفاوت اصلی این برنامه با سایر برنامه‌های دانش‌کده که با حضور اساتید برگزار می‌شدند، این است که گفت‌وگوها از فضای خشک آکادمیک و حالت رسمی همیشگی خارج شده و به عبارتی «حرف‌های مگو» گفته می‌شوند.



اولین جلسه، ۱۹ اسفند با حضور استاد ارجمند برگزار شد. جلسه با معرفی رشته مکانیک، و پس از آن زمینه تحصیلی-تخصصی استاد، بیومکانیک، آغاز شد. به گفته دکتر، بیومکانیک، مطالعه ساختار و عملکرد سیستم‌های زیستی با استفاده از روش‌های مکانیکی است و در دو زمینه پیش‌گیری و درمان کاربرد دارد؛ که مسائل پیش‌گیری به ساخت محصول منجر نمی‌شوند و بیش‌تر مربوط به طراحی محیط شغلی هستند؛ به‌طوری‌که قرارگرفتن در

یاد استاد سال گذشته، به‌عنوان «به‌ترین استاد از هر نظر» انتخاب شده‌بودند، از ایشان درباره روش تدریس‌شان پرسیده‌شد و پاسخ هم تأمل‌برانگیز بود. استاد توضیح دادند که به تدریس علاقه دارند و برای آن وقت زیادی می‌گذارند و این‌که همیشه قبل از کلاس، مطالبی را که قرار است درس داده‌شود، مرور می‌کنند. همچنین در مورد نظم و ترتیب مثال‌زدنی استاد پرسیده‌شد؛ که در این مورد گفتند که نظم، عادت دیرینه‌شان بوده و به نظرشان، منظم انجام‌دادن کارها،

محیط، کم‌ترین آسیب مکانیکی را به شخص برساند و مراحل درمان هم شامل ساخت انواع محصولات، مانند گایدهای جراحی ستون مهره‌ها و طراحی روش‌های مناسب درمان (توان‌بخشی و جراحی) هستند. به گفته استاد، فرصت‌های شغلی در این زمینه، رو به توسعه هستند و در آینده احتمالاً وضعیت بقر خواهد‌شد. پس از آن، گفت‌وگو به‌سوی سؤالات شخصی‌تر سوق داده‌شد. به‌تر است با دوران دانش‌جویی دکتر شروع کنیم. طی سوال و جواب‌هایی که در این مورد



تونیکویے کن ودر دجله انداز!

ستاره بیات، مهندس مکانیک ۹۶

دکتر فرهمند، یکی از اساتید پیش کسوت کشور در حوزه بیومکانیک، سازنده ربات جراح سینا و مدیر مرکز موفقیان، به مناسبت روز مهندس، طی جلسه‌ای دوستانه با دانش‌جویان، از آخرین پروژه انجام‌شده خود گفتند. نگاه دکتر فرهمند به انجام کارهای خوب و بازگشت اثرات آن بر زندگی، بسیار تحسین‌برانگیز است. دیدگاهی که در زندگی حرفه‌ای خودشان هم به‌طور جالبی تأثیرگذار بوده است. متن زیرگزیده‌ای از سخنان ایشان است.

واقعیت این است که من اعتقاد دارم ما باید کارهای خوب بکنیم؛ و یک جایی بالاخره این کارهای خوب اثرات خودش را خواهد گذاشت.

این باور مبتنی بر اعتقادی بنیادی‌تر است که به‌صورت کلی، من جهان هستی را شعورمند می‌دانم و برای جهان شعور قائل هستم. نکته جالب این است که لزوماً باور به شعور در هستی، به معنای جهان‌بینی مذهبی و اعتقادی نیست؛ خیلی از آتئیست‌ها هم بر این باور هستند که ماده می‌تواند در روند تکاملی خود به شعور و هوشمندی برسد. این اعتقاد بسیار راسخ من است که چنین شعوری را برای جهان هستی قائل باشم و یکی از جنبه‌های عملی‌اش این است که تلاش می‌کنم در زندگی شخصی و حرفه‌ای، کار خوب انجام دهم؛ نه با این نگاه که در زندگی پس از مرگ چه خواهد شد؛ بلکه وقتی کار خوب انجام می‌دهید، به شما برمی‌گردد و اثرات مثبت آن، جایی در زندگی شما ظاهر می‌شود؛ هرچند ممکن است خیلی زود نباشد و ضرورتی ندارد که ما منتظر باشیم که بلافاصله

اثر کارمان را ببینیم؛ بلکه مدت‌ها بعد و سال‌ها بعد و جاهای بعد ممکن است اتفاق بیفتد.

ایده ایمپلنت‌های شخصی‌سازی شده یا سفارشی (ایمپلنت‌هایی که به‌صورت اختصاصی برای یک بیمار خاص طراحی و ساخته می‌شوند) در دنیا ایده نسبتاً طولانی‌مدتی است. در همان سال‌هایی که من دوره دکتری را می‌گذراندم، مرکزی در شمال لندن بود که همین ایمپلنت‌ها را برای زانو تولید می‌کرد. تکنیک‌هایی که آن موقع استفاده می‌شد، مبتنی بود بر روش‌های ساخت براده‌برداری. مبانی این روش، مشابه روش‌های امروز

است؛ فقط تحلیل و طراحی آن پیش‌رفت کرده است. زمانی که من به ایران برگشتم (حدوداً قبل از سال ۱۳۸۰) انجام این کار برای من یک آرزوی بزرگ بود. ما با وزارت صنایع، پروژه‌ای در زمینه ساخت ایمپلنت‌های سفارشی تعریف کردیم. آن زمان، بیش‌تر، ایمپلنت‌های اندام تحتانی مدّ نظر ما بود؛ به‌خصوص برای بیماران سرطانی که در آن زمان، راه‌حل دیگری برایشان وجود نداشت و در اغلب موارد، به قطع عضو منجر می‌شد. قطع عضو، ضایعه‌ای خیلی سنگین است و ارزش آن را دارد که با صرف انرژی و هزینه، ایمپلنت سفارشی بسازیم. این، نکته خیلی مهمی است. وقتی ما درگیر بحث‌های انسانی می‌شویم، محاسبه هزینه‌ها خیلی سخت‌تر

لزوماً باور به شعور در هستی به معنای جهان‌بینی اعتقادی و مذهبی نیست... یکی از جنبه‌های عملی‌اش این است که در زندگی شخصی و حرفه‌ای کار خوب انجام دهم... زیرا اثرات آن جایی در زندگی شما ظاهر می‌شود

می‌شود. در بحث‌های صنعتی شما به راحتی می‌توانید محاسبه



طراحی هندسه‌های سه‌بعدی و شبیه‌سازی محل برش بدن در کامپیوتر ایجاد شد و اعتماد جامعه جراحان، به تدریج شکل گرفت.

در بحث‌های انسانی محاسبه‌ی هزینه‌ها خیلی سخت‌تر می‌شود... یک نفر اگر ۵ روز هم زنده‌است مهم است که چگونه و با چه کیفیتی زنده است

به این ترتیب، مجموعه‌ای از اتفاقات که شروع آن شاید به ۲۰ سال قبل برگردد، به ما فرصت داد قدم‌هایی را برداریم که دیگر سخت به نظر نمی‌آمدند. کم‌کم وارد بحث ساخت شدیم. با پزشکان متخصص و یک شرکت مجموعه عملیات حرارتی تماس گرفتیم و با توضیح پروژه، از آن‌ها کمک گرفتیم. کار به‌طور جالبی در عرض کم‌تر از یک هفته انجام شد و جالب این‌جا است که در این میان، به دانش‌جویان قدیمی شریف برخوردیم و بعضی از شرکت‌ها و کارخانه‌ها که عوامل آن از دانش‌جویان شریف بودند، از ما هزینه‌ای نگرفتند و هنوز به ما نگفته‌اند که چقدر هزینه است. شک نداشته‌باشید که نتیجه کارهای خوبی که انجام می‌دهید، دیر یا زود به سمت شما بازمی‌گردد.

توانستیم دانش‌جویانی پرورش دهیم که با این مباحث آشنا شوند و در صنعت، تجربه‌های خوبی را در همین فضاها کسب کردند. مدیر کارخانه اولین شرکت در ایران که ساخت ایمپلنت‌های معمولی را شروع کرد، دانش‌جوی فارغ‌التحصیل ما بود. کارکنان طراح آن شرکت، از بچه‌های ما بودند؛ بنابراین نیروی‌های انسانی این کار از این طریق شکل گرفتند و از طرف دیگر خود این کارخانه‌ها شکل گرفتند



و فرایندهای تکمیلی به تدریج توسعه پیدا کرد و فعالیت‌هایی از قبیل استریل کردن، عملیات حرارتی، cleaning و pack-aging به تدریج توسعه پیدا کرد و در دسترس قرار گرفت. به کمک تحقیقات مشترک بین پزشکان و مهندسان و فعالیت شرکت‌های دانش‌بنیان برخاسته از دانش‌جویان شریف، امکان انجام عمل جراحی‌های ارتوپدی پیچیده، به کمک

کنید که انجام یک کار با توجه به هزینه‌اش معقول است یا خیر؛ اما در کارهای انسانی خیلی دشوار است. یک نفر حتی اگر فقط پنج روز هم زنده باشد، مهم است که این انسان در این پنج روز چگونه زنده است و با چه کیفیتی می‌تواند زندگی کند. با توجه به محدودیت‌هایی که در آن زمان وجود داشت، ما نمی‌توانستیم به جنبه عملیاتی نزدیک شویم. این محدودیت‌ها از یک سو برمی‌گشت به این که در فضای کلینیکال، این اعتماد وجود نداشت که جراح ریسک کند و ایمپلنتی را که من طراحی می‌کنم، در بدن بیمار قرار دهد. از سوی دیگری مربوط بود به بحث‌هایی که در ارتباط با طراحی وجود داشت و جزئیات و مباحث مهندسی که باید رعایت می‌شد و از طرفی در فرآیند ساخت ایمپلنت‌ها، جدا از بحث موجود بودن متریال، مشکلاتی در مورد شکل‌دهی و ساخت قطعه وجود داشت و از همه مهم‌تر، آماده‌سازی مجموعه‌ای از فرآیندهای surface processing و biocleaning و استریلیزه‌شدن، باید با تکنیک‌های خاصی انجام می‌شد که این زیرساخت‌ها وجود نداشت. اتفاقی که در این مدت اخیر افتاد، در واقع پایه‌هایش از آن زمان گذاشته شده بود. ما به مرور زمان



طوفان فکری

علی باقری، مهندس برق ۹۶

پاسخ برتر چالش شماره ۲: س «در اتاق و پنجره رو کامل ببندید (اتاق رو ایزوله کنید حد امکان). یه منقل با ذغال گذاشته آماده کنید؛ یه عالم اسپند روی ذغال‌ها بریزید؛ اتاق رو ترک کنید برای یکی دو ساعت؛ همه‌شون به درک واصل می‌شن!»

چالش شماره ۳: جای پارک برای حل مشکل جای پارک در شهر تهران، هر ایده‌ای دارید، به آی‌دی @khamesh_info بفرستید راه‌حل برگزیده، در شماره اردیبهشت چاپ خواهد شد. (برای کسب اطلاعات بیشتر به کانال خمش مراجعه کنید)



عرفان مقدم

ارشد مهندس مکانیک
۹۷، گرایش تبدیل انرژی

سری به آزمایشات

گزارش توصیفی آزمایشگاه سیالات دانشکده

به به‌ترین نحو، به بچه‌ها آموزش بدم و کمک‌شون کنم تا مفاهیم سیالاتی رو بهتر و ملموس‌تر متوجه بشن. امیدوارم که بچه‌ها هم ازم راضی باشن و سهم کوچیکی در یادگیری‌شون داشته باشم. این از هم مثل بقیه آرها، روی بعضی مسائل مثل غیبت، تأخیر و نحوه ارائه گزارش کارها و مطالب گفته‌شده سر کلاس حساسه و باید اونا رو رعایت کرد تا آخرش دل خوش و نمره خوبی از این درس داشته باشیم؛ چون این اواخر اسم از سیالات بد دررفته به سخت‌گیری و نمره کم‌دادن و ...

به هر حال به‌تره با قوانین این درس به‌عنوان یه درس اجباری کنار بیایم و سعی کنیم نهایت استفاده رو از اون ببریم. چون به‌شخصه نظرم این‌ه که دانش‌جو واقعاً توی آرها یاد می‌گیره و مهندس می‌شه.

در انتها می‌خوام بگم که حتماً به این آزمایشگاه سر بزنین و دستگاه‌ها رو از نزدیک ببینین و با بچه‌های ارشد و دکترا هم صحبتی داشته‌باشین؛ اگه قصد ادامه تحصیل در مقطع ارشد و گرایش تبدیل انرژی رو دارین. خوش‌حال می‌شیم از زیارت‌تون دوستان. خدا نگهدار همگی.

مثل دما، سرعت، فشار و ... آشنا می‌شن و سعی می‌کنن با انجام آزمایش‌ها، به‌صورت تجربی با مفاهیم سیالات خو بگیرن. این از شامل ۸ آزمایش مشاهده‌ای است که تی‌ای‌ها اونها انجام می‌دن و فقط لازمه که گزارش کوتاه براش بنویسین و معمولاً در دو جلسه گفته می‌شه. این آزمایش‌ها شامل «رابطه برنولی، ضربه جت، ضربه قوچ، کاویتاسیون، دوران، خطوط جریان، کانال باز و پرش هیدرولیکی و تونل باد» است. ۵ تا آزمایش کامل هم داریم که توسط خود دانشجوها و به کمک



تی‌ای‌ها انجام می‌شه و باید داده‌برداری کنیم و برای اونها گزارش کامل بنویسیم که شامل «پمپ گریزازمرکز، اصطکاک در لوله‌ها و اتصالات، فن گریزازمرکز، توربین‌های آبی و وسایل سنجش دبی» است. البته معمولاً فقط ۷ تا از مشاهده‌ای‌ها و ۴ تا از کامل‌ها رو انجام می‌دیم. خودم اولین ساله که تی‌ای بعضی از آزمایش‌ها شدم و سعی می‌کنم

در کنار ساختمان آموزش دانش‌کده، در انتهای راهروی تاریک و ترسناک، یه مکان جالب وجود داره که گاهی به‌خاطر باز و بسته‌شدن محکم و سریع درش ترسناک‌ترم می‌شه. به این مکان می‌گن «آزمایشگاه سیالات». آزی که مثل بقیه آرها تک‌واحدیه و باعث می‌شه دیدمون نسبت به فرمول‌های بعضاً خشن سیالاتی، مهندسی‌تر و واقع‌بینانه‌تر بشه. توی این مکان، معمولاً دانش‌جو دکتراها هستن؛ البته اون بچه‌هایی که استاد راهنماشون دکتر افشین و دکتر فرهانیه هستن هم معمولاً این‌جا به کارکردن روی پروژه‌هاشون مشغول می‌شن. خود دکتر فرهانیه و دکتر کاظم‌زاده هم برای استراحت معمولاً میان این‌جا و با دانش‌جو‌هاشون صحبت می‌کنن. آخر سال هم همه اساتید و کارکنان، قبل عید این‌جا جمع می‌شن و جشنی رو برگزار می‌کنن. خلاصه برخلاف ظاهر

خشن و شلوغ‌پلوغاش، باطنی باحال داره. البته شاید بچه‌های کارشناسی که این درس رو دارن زیاد باهانش ارتباط برقرار نکنن؛ چون معمولاً برای گذروندن این درس فقط این‌جا میان و بعدش اگه نمره‌شونم خدایی‌نکرده پایین باشه، دیگه کلاه‌شونم این سمتا بیفته نمیان بردارنش!

بچه‌ها توی این آزمایشگاه، با وسایل اندازه‌گیری پارامترهایی



هیس! مهندس ها حرف می زنند...

محمد جواد شاکر آرانے، مهندس مکانیک ۹۱، ارشد فیزیک ۹۶

آخر فیلم «هیس! دخترها فریاد نمی زنند» را یادتان هست؟ «شهاب حسینی» که در نقش بازپرس یک پرونده عجیب و نادر بازی می کند، براساس مستنداتی که در حین رسیدگی به پرونده مشاهده کرده و براساس تعریفی که از عدالت برای خودش دارد، متهم پرونده را مجرم نمی شناسد و می خواهد مانع اجرای حکم اعدام او شود؛ ولی سلسله ای از رویدادها، تلاش های او را بی نتیجه می گذارد و در نهایت قرار است سر بی گناهی بالای دار برود. بازپرس که ناامید شده، در جمله ای قابل تأمل به مافوق اش می گوید: «درخواست انتقال دادم مرکز تدوین قوانین. سوال واسم پیش اومده؛ شاید اون جا بتونم پیدا کنم». در واقع بازپرس فیلم «پوران درخشنده» متوجه شده بود که هر قدر هم بازپرس ها و قاضی ها و وکلا درست کار باشند، تا زمانی که قوانین کارایی کافی را ندارند و بعضا قوانین به جای اجرای عدالت، به تبعیض و جابه جاشدن گناه کار و بی گناه منجر می شوند، آخر کار همه باید به حال بی گناهی افسوس بخورند و گناه کاری، آزادانه، بتوانند در خیابان های شهر قدم بردارند؛ در واقع برای داشتن عدالت، اول از همه به قوانین درست و شفاف و امتحان پس داده ای نیاز داریم که هرازگاهی زیر و روی شان کرده و اصلاح شان کرده باشیم. یادم می آید دکتر دورعلی همیشه سر کلاس ها و در صحبت هایش در جمع های دانشجویی، به پاکدستی مهندس ها تأکید زیادی داشت و خودش هم سعی می کرد مهندس هایی تربیت کند که وجدان هم در محاسبات و دودوتا چهارتایشان ضریبی داشته باشد. حتی یکبار که صحبت درباره دفاع مقدس بود، دکتر در کنار تمجید از رزمنده هایی که در میدان جنگ نظامی بودند، از مهندس هایی گفت که در شرایط سخت آن دوران ماندند و درست و تمیز و پاک،

اگر حق مشتری در داد و ستدها رعایت نمی شود؛ اگر آسانسور ساختمان، چند استاد دانشگاه مان را چند ماهی خانه نشین می کند؛ اگر رودخانه هایمان لای روبی نمی شوند و فاجعه سیل، دار و ندار یک شهر را می برد؛ اگر محیط زیست جایی در سیاست گذاری های کلان ما ندارد و ککمان هم نمی گزد که این محصولی که می خواهیم تولید کنیم، چه تأثیری در محیط دارد و بعدا پس ماندش چه بر سر طبیعت می آورد؛ اگر کیفیت محصول تولیدی مان پایین است؛ اگر بهینه سازی مصرف انرژی برایمان، بیش تر شبیه یک شوخی است؛ اگر تغییر اقلیم را فقط برای همسایه می دانیم؛ اگر و اگر و صدها از این اگرها، نه تنها باید یقه مهندسی را بگیریم که یا از روی اهمال کاری، یا از روی بی تجربگی و بی اطلاعی و یا از روی منفعت طلبی، وظیفه اش را انجام نداده و قلم اش را کج روی کاغذ برده، بلکه باید یقه تمام مهندس هایی را گرفت که همه این ها را دیدند و دم برنیاوردند. کمپین تشکیل ندادند؛ پی گیری نکردند؛ فشار اجتماعی نیاوردند؛ مردم را آگاه و با خودشان همراه نکردند تا قانون گذار را مجاب کنند قانونی بنویسند و آیین نامه ای تصویب کند که حداقل این قدر راحت جان و مال مردم به بازی گرفته نشود و البته نظارت بر حسن اجرای این نوشته های کاغذی و فریاد زدن هرگونه تخطی از آن ها نیز وظیفه همین مهندسان زردکلاه است.

سازمان های مردم نهاد در سراسر دنیا نقش مهمی در اصلاح و بهبود قوانین دارند و دستگاه سیاست گذار هم به نقش آن ها احترام می گذارد؛ ولی در ایران تاکنون اثر مهمی در این زمینه از آن ها ندیده ایم. به نظر می رسد برای شروع این روبه، به ترین گزینه، متخصص هایی هستند که فقط سرشان روی دفترچه و لپ تاپ خودشان نیست و به بیرون هم نیم نگاهی می اندازند و در مقابل هر اشتباه یا فساد، سکوت و سر در برف کردن را انتخاب نمی کنند.

کار کردند. شکی نیست که اگر مهندس های ما پای شان کج نرود و کم گذاشتن از کار برای سود بیش تر یا خوش آمد فلان رئیس و توصیه بهمان سازمان را روی کاغذ و چرتکه شان نیاورند، سازه هایی ایمن تر، زندگی به تر و جامعه ای پاک تر خواهیم داشت؛ ولی به تر است سعی کرد چارچوب ها و خط کش هایی داشت که اجازه خطا و احتمال اشتباه را به حداقل برساند. ساختن این چارچوب ها و کالیبره کردن این خط کش ها هم وظیفه مهندس ها است.

هر مهندسی که پروژه ای را قبول کرده و روز و شب اش را پای اش گذاشته، طراحی ای کرده، تحلیل سیستمی انجام داده، قطعه ای را سفارش داده یا محصولی را از روی کاتالوگ انتخاب کرده و سفارش داده باشد، آن قدر سنگ جلوی پای اش دیده، از قانون ها و آیین نامه ها حرص خورده، ایده برای رفع فلان مشکل به ذهن اش رسیده و از نبود بهمان قانون افسوس خورده؛ که احتمالاً به اندازه چند برابر واحدهای مهندسی پاس کرده اش، در همین گیر و دار، یاد گرفته. جدای از تجربه های کاری و حرفه ای، حساب تجربه های زندگی روزمره هم خودش مثنوی هفتاد من است. همین مهندس با این همه تجربه و راه رفته و نرفته وقتی کارش تمام شد و امضای کارفرمایش را گرفت، همه چیز را فراموش می کند یا شاید هم حس و حالی برایش نمی ماند که بدود و عرق بریزد و بجنگد برای راحت تر کردن کار هم کارانش؛ برای ایمن تر کردن زندگی مردم جامعه اش؛ برای جلوگیری از تکرار تجربه های تلخ خودش برای امثال خودش؛ برای از چرخ شروع نکردن یک مهندس دیگر.

اگر ایمنی خودروهایی که می سازیم، پایین است؛ اگر ساختمان هایمان برای مقابله با زلزله مقاومت کافی ندارند؛



دستگاه همایون

علی ساعدی، مهندس مکانیک ۹۵

در ادامه معرفی دستگاه‌های موسیقی اصیل ایرانی، نوبت به زیباترین و با احساس‌ترین دستگاه ردیف موسیقی ایران می‌رسیم. دستگاه همایون از نظر فواصل، در دانگ اول، به دستگاه شور نزدیک است؛ به همین ترتیب، امکان پرده‌گردانی به دستگاه‌های نوا، سه‌گاه و چهارگاه را فراهم می‌کند. با توجه به درجات و تأکیدات گردش جملات، حالتی از غم، دل‌تنگی و شکوه با خود دارد و عموماً ساخته‌ها در این دستگاه، چنین حسی را تداعی می‌کنند. به همایون حالتی شاهانه و اشرافی نسبت داده‌اند؛ و این که علی‌رغم این حالت‌اش، زمینه اجرای لایه‌ها و ترانه‌های زورخانه‌ای را نیز دارد. آواز شوشتری و آواز بیات اصفهان، از متعلقات این دستگاه به شمار می‌آیند.



از نمونه آثار فاخر در دستگاه همایون: آلبوم «بیداد» با آهنگ‌سازی «پرویز مشکاتیان» و خوانندگی «محمد رضا شجریان»؛ تصنیف سرگشته «تو ای پری کجایی» با شعر «هوشنگ ابتهاج» و آهنگ‌سازی «همایون خرم» و خوانندگی «حسین قوامی»؛ تصنیف «بهار دل‌نشین» ساخته روح‌الله خالقی به اجرای استاد «غلام حسین بنان»

چشم مست عیدانه بهار



محمد جواد نیازی،
مهندس مکانیک ۹۶

ویژگی‌اش حیات دوباره و ارزانی بی‌منت طراوت و خرمی به پهنه هستی است! بهار بخیل و خسیس نیست و همه‌جا را با هم سرسبز می‌کند. بهار افقی است از نوشدن عاطفه‌ها؛ نوایی است از محبت بی‌منت، بهانه‌ای است برای تجلی خوبی‌ها و زمینه‌ای است برای تصور مهتاب در پس یک فصل سرد و طولانی.

با رسیدن بهار، طبیعت ردای سبز بر تن می‌کند و پیام‌آور عشق و رویش است.

بهار یعنی شروعی دوباره؛ یعنی قدرت‌نمایی اراده طبیعت در دوباره زنده‌شدن. چه خوب است ما نیز با الگوبرداری از طبیعت، از خمودی و یک‌نواختی زندگی دست‌شسته و حرکت و خرمی را تجربه کنیم. چه نیکو است که ما نیز چون طبیعت بهاری که نیرویی دوباره در شریان‌هایش جریان می‌گیرد، با قوتی تازه در بازوهایمان دست بر سر زانو گذاشته و با انگیزه و امید به جلو پیش رویم.

بهار فرصت خوبی است برای کسب انگیزه و الهام‌گرفتن به‌منظور انجام باطراوت‌تر کارهایمان.

اگرچه مهمان ناخوانده امسال، یعنی حادثه سیل ویران‌گر در برخی نقاط میهن عزیزمان، کام‌مان را تلخ کرد. امسال، طبیعت، عیدانه‌ای با طمع تلخ و ویران‌گرانه را سبب شد که دل‌های فراوانی را به وسعت ایران عزیز لرزاند و چشمان پرشماری را گریانند؛ اما می‌گویند باید نیمه پر لیوان را دید؛ شاید این نیز عیدانه‌ای بود برای یادآوری هم‌دلی و انسانیت؛ و در کنار آن برکتی برای رفع خشک‌سالی.

برای بشر همیشه آمدن بهار، بوی روزهای نو، بوی هوای تازه، بوی عطر زلف یار و زمان جلوه‌گری نعمات الهی بوده‌است. وقتی صدای پای بهار در کوچه پس‌کوچه‌های شهر شنیده می‌شود، انسان بی‌اختیار خود را آماده استقبال‌اش می‌کند؛ چون بهار، زمان دیدن منظره‌های دل‌نواز و جوانه‌های روئیده بر شاخه درختان پرشکوفه است.

بهار در ضمیر ما، خاکیان، ترانه‌های احساس و قصه ماندگاری را تداعی می‌کند. بهار با خود، امید را در سرای زیبای عاطفه‌مان متولد می‌کند. بهار در سایه‌روشن مهر و سرسبزش، خرمی و جلای دل را به انسان ارزانی می‌کند.

در فصل بهار، می‌توان نور امید را در شکفتن احساس‌های زیبا جست‌وجو کرد. می‌توان شکوه گل‌واژه‌های طراوت را در گذر ایام، جشن گرفت. بهار، فصل نغمه‌های موزون باران و جرعه‌هایی از ترم آبی عشق است. بهار روحی است که دل را در ساحل حضور به خلوت می‌برد و به انسان می‌فهماند که عالم محضر خدا است. با آمدن بهار، نسیم مهر در کوچه‌های محبت، نوید عشق و دوستی و کنار گذاشتن کینه‌ها را می‌دهد. آهنگ نفس‌های بهار، رویاها را سرشار از شکوفه می‌کند و نهال هزاران احساس زیبا در این فصل رویایی غزل عشق در دل‌ها می‌کارد. بهار، فصل شکستن غم در بغض امید است و تجلی‌گاه مشتاقان منتظر وصل حضرت دوست!

با این‌که بهار هم فصلی است مثل بقیه فصول سال؛ اما



عید!

سینا غلامی، مهندسی مکانیک ۹۶

سلام دوستان عزیز! در این شماره ی صفحه ی آزاد رفتیم سراغ تعطیلات نوروز و کارهایی که دانشجویها در این فرصت انجام دادند. از دوستانی که وقت گذاشتند و به سوالات ما پاسخ دادند متشکریم.

سوال اول) چه میزان از زمان خود در عید را به درس خواندن اختصاص دادید؟
صفر مطلق!
تقریباً ۱۲ ساعت

ساعت ۵۰
روزی ۵ ساعت
یک هفته. (هفته دوم در واقع)
هیچی!:

سوال دوم) نسبت به بازگشت به دانشگاه پس از تعطیلات نوروز چه احساسی دارید؟ از تعطیلات خود لذت برده اید؟
یه احساس دوگانه‌ایه؛ دیدن مجدد دوستان عالییه و دیدن مجدد اساتید سخت. بلی

لذت بردیم؛ ولی نه به طور کامل.
بازگشت خوبه ولی تعطیلات خوب نبود.
احساس خوبی دارم! وقتشه بریم سر کار و زندگی مون دیگه! استراحت زیادی هم خوب نیست!
حس خوبی دارم دلم تنگ شده بود ولی استرس هم هست به همراهش.
بله خیلی لذت بردم.
از تعطیلات لذت بردم و طبیعت دانشگاه تو بهار خیلی زیبا میشه ولی میانترم های پشت سر هم خسته کننده ست.
با اینکه در طول عید درس نخوندم ولی استرس درسا و پروژه ها باعث شد از تعطیلاتم لذت نبرم

حالی به رسم عیدی، عیدانه‌ای برای اندکی رهایی و فراغت؛ غزلی عاشقانه و عارفانه از فصیح‌الزمان شیرازی با تخلص «رضوانی»:

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی
به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه‌جا به هر زبانی، بود از تو گفت‌وگویی
غم و درد و رنج و محنت همه مستعد قلم
تو بپر سر از تن من، بپر از میانه، گویی
به ره تو بس که نالم، ز غم تو بس که مویم
شده‌ام ز ناله، نالی، شده‌ام ز مویه، مویی
همه خوش‌دل این که مطرب بزند به تار، چنگی

من از آن خوشم که
چنگی بزنم به تار
مویی
چه شود که راه یابد
سوی آب، تشنه‌کامی
چه شود که کام جوید
ز لب تو، کام‌جویی
شود این که از ترحم،
دمی ای صاحب رحمت
من خشک‌لب هم آخر
ز تو تر کنم گلویی
بشکست اگر دل من،
به فدای چشم مست

سر خم می سلامت، شکند اگر سبویی
همه موسم تفرج، به چمن روند و صحرا
تو قدم به چشم من نه، بنشین کنار جویی
نه به باغ ره دهنده، که گلی به کام بویم
نه دماغ این که از گل شنوم به کام، بویی
ز چه شیخ پاکدامن، سوی مسجدم بخواند
رخ شیخ و سجده‌گاهی، سر ما و خاک کویی
بنموده تیره‌روزم، ستم سیاه‌چشمی
بنموده مو سپیدم، صنم سپیدروی
نظری به سوی (رضوانی) دردمند مسکین
که به جز درت، امیدش نبود به هیچ سویی

